



۲۰۱۹/۰۱/۲۵

عبدالقیوم میرزاده

## تهدیداتی که از جانب قوم گرایان متوجه امنیت ملی کشور است



قبل از آنکه در باره چلنج ها و تهدیداتی که از ناحیه تعارضات و کشمکش های قومی در مقابل امنیت ملی کشور ما قرار دارد توضیح دهم نخست لازم میافتد تا کلمه قوم را از لحاظ شکل و معنی به معرفی بگیریم. لازم به تذکر است که کلمه قوم یا (Ethnic) از کلمه یونانی اتنوس یا اتنیکوس گرفته شده که یونانیان قدیم به قبایل کوچی که هنوز در شهر ها مستقر نشده بودند اطلاق می کردند و از دیدگاه مذهبی در گذشته های دور به بت پرستان خارج از تمدن هلنی و سپس به غیر یهودیان و یا غیر مسیحیان و به افراد درجه دوم گفته می شد. همچنان مفهوم قوم در زبان انگلیسی نیز دارای سابقه نا پسند و منفی بوده و نشان دهنده مجزا کردن، جدا کردن و غیرخودی تلقی کردن برخی گروه های اجتماعی است و تا کنون هم چنین مورد استفاده ای را دارد. اروپائیان آنرا تقریباً همیشه به مفهوم نژاد های پست تر از خود اطلاق می کردند. در گذشته ها مفهوم قومیت و قوم همیشه معادل کفر و موهومات کفر آمیز به کار برده شده است. در اکثر لغتنامه های اروپایی و غیر اروپایی معادل کلمه قومیت، به غیر از گروه های اجتماعی و گروه های فرهنگی، به کافران ارجاع داده شده است. در لغتنامه یا فرهنگ های دری و فارسی قوم را به گروهی از مردم که با هم قرابت خونی داشته باشند اطلاق کرده و معادل آن خویشاوند نیز آمده است. در توضیح بعضی فرهنگ های دری کلمه قوم مترادف نژاد نیز تعبیر گردیده است. بعد ها این مفهوم قوم و قومیت در متون جامعه شناسی، سمت و سوی گروه های نژادی پیدا کرده که سیاه پوستان، نژاد زرد ها و دارندگان باور یهودی هم به تدریج وارد این مقوله شدند و البته در دوره پایانی این تحول، کم کم مفهوم قومیت شامل گروه های زبانی و مذهبی دیگر هم گردید. اما آنچه که در کشورهای غربی در ارتباط با این مفاهیم مطرح می گردد چندان متناسب با ساختار اجتماعی و بافت اتنیک کشور ما نیست، در این جوامع تأکید روی این نکته است که اقوام و یا گروه های قومی به اشخاص و گروه های مهاجری اطلاق می گردد که از جاهای دیگری به آن سرزمین ها رفته اند که این البته در بطن خودش حاوی یک تناقض و پارادوکسی دیگر خواهد بود. به عنوان مثال چینی ها یا عرب هایی که از کشور خودشان به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرده اند در آن کشور به مثابه یک قوم مورد توجه قرار می گیرند، در حالی که در سرزمین خود جزیی از یک ملت بزرگ محسوب می شوند. آن ها در جامعه آمریکایی به لحاظ سرزمین بر خلاف قوم های دیگری که در جاهای دیگر هستند و تعریف شان با سرزمین پیوند خورده است، هیچ گونه پیوندی با سرزمین جامعه مورد نظر یعنی جامعه آمریکا نداشته اند یعنی خاجی ها.

آنتونی سمیت Anthony D. Smith (۱۹۳۹ - ۲۰۱۶) یکی از نظریه پردازان مشهور ناسیونالیسم و قوم گرایی و نویسنده کتاب ناسیونالیسم و مدرنیسم قوم را چنین تعریف میکند: "قوم به گروهی از انسان ها اطلاق می گردد که اعضای این گروه اجتماعی بنا بر یک افسانه ای، خود را دارای خصوصیت های نیایی و اصل و نسب مشترک دانسته و همچنان این گروه اغلباً دارای مشترکات فرهنگی، زبانی، رفتاری و مذهبی می باشند که به احتمال غالب طبق افسانه ای به آبا و اجدادشان بر میگردد و یا بنابر عواملی دیگر بوجود آمده و در جریان فعل و انفعالات اجتماعی شامل حال این گروه گردیده باشد که به این ترتیب یک قوم می تواند به یک کتله فرهنگی نیز گفته شود."

کلمه قوم را به مفهوم سیاسی - اجتماعی امروزش برای اولین بار دیوید رایمن David Riesman (۱۹۰۹ - ۲۰۰۲) جامعه شناس امریکایی بعد از سال ۱۹۵۰ در آثارش خصوصاً در کتاب معروفش "انبوه تنها" بکار برد و بعد از آن در ادبیات حوزه سیاست و اجتماع استعمال وسیع پیدا کرد. ولی ریشه تاریخی این کلمه در ادبیات ادوار مختلف تاریخ مفاهیم متنوع و مختلفی را بیان میدارد. قوم در جوامع برده داری و فئودالی هم نوعی دیگر از اشتراک افرادی است که دارای پیوندهای خونی هستند و سرزمین و زبان و فرهنگ مشترک دارند، ولی این اشتراک شان هنوز به اندازه کافی پایدار نبود و در مقیاس کشورهای شان این اشتراک از منظر اقتصادی کامل نبوده است. جامعه شناسان به این استنباط رسیده اند که در جوامع فیودالی یا ارباب رعیتی حاکمیت اقوام یا قوم گرایی یا ناسیونالیسم قومی که آنرا سیستم ملوک الطوائفی نیز تعریف می کردند حاکمیت داشت که با ایجاد و انکشاف صنعت و تجارت، سرمایه داران جغرافیه سیاسی جهان را طوری تنظیم کردند تا امکان رقابت را برای امتعه تجارتي و تولیدی شان فراهم گردانند همان بود که ناسیونالیسم قومی یا قوم گرایی جایش را به ناسیونالیسم مدنی یا ملت خالی کرد که همین امر باعث مضمحل شدن سیستم فیودالی و پیدایش هویت ملی فرا قبیولی و فرا قومی و سیستم دولت های متمرکز نیز گردید که در بحث کتاب "ملت - منافع ملی و دولت ملت" از این قلم این مسأله به تفصیل توضیح گردیده است.

اندیشوران علم جامعه شناسی به این باور هستند که پدیده ملت بنا بر خصوصیت تولدش که در نتیجه جنگ های ممتد در اروپا (جنگهای سی ساله) حاصل گردیده است. یعنی این پدیده محصول جنگ می باشد و تعریف های متفاوت از آن ارائه می کنند ولی همه این متفکرین جامعه شناسی متفقاً به این نظر اند که سیستم های ملوک الطوائفی، ناسیونالیسم قومی یا قوم گرایی در طول تاریخ بشر محرک جنگ های خانمانسوز و تباه کن بوده و باعث قتل عام و نابودی بشریت گردیده است که به همین سبب با عقد قرارداد وستفالی (۱۶۱۸ - ۱۶۴۸) اروپاییان این سیستم و این گرایش را به زباله دان تاریخ افکندند.

پتروس پتروسو گالی (۱۹۲۲ - ۲۰۱۶) ششمین سرمنشی سازمان ملل متحد در بین سال های (۱۹۹۲ - ۱۹۹۷) به تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۹۳ طی اجلاس عمومی ملل متحد به جهانیان هشدار داد که امنیت جهانی به علت گسترش و تشدید منازعات قومی پس از پایان جنگ سرد در معرض تهدید بالفعل قرار دارد. او در این گزارش اعلام کرد که بعد از ختم جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۹۳ در جهان ۱۲۷ جنگ بوقوع پیوسته است که اکثریت آنها بر پایه اختلافات قومی بود و اکثر کشورهای جهان از این مصیبت خانمانسوز در امان نبوده اند.

بر اساس مطالعات جامعه شناسانه تد رابرت گر Ted Robert Gurr (۱۹۳۶ - ۲۰۱۷) جامعه شناس امریکایی که مطالعات فراوان در زمینه منازعات قومی در جهان انجام داده است در کتاب خویش به نام "مردم علیه دولت ها" مینگارد: طی سال های ۱۹۹۳ - ۱۹۹۴ (۵۰) جنگ و منازعه قومی در جهان که اهداف جدایی طلبانه و خود مختاری را عنوان کرده بودند و در حقیقت برای بی ثبات سازی مناطق ستراتیژیک دنیا رخ داد که عده ای از آنها به کمک خارجیان و مداخلات مستمر خارجی به استقلال رسیدند. در نتیجه این جنگ های قومی ۴ میلیون نفر کشته، هفت میلیون نفر زخمی و معیوب و بیست و هفت (۲۷)

میلیون نفر آواره شدند. این بود خسارات انسانی جنگ های قومی طی کمتر از دو سال از اینجا سائر خسارات اقتصادی، اجتماعی و روانی را شما خود می توانید حدس بزنید.

بنابراین تعارضات قومی یکی از فراگیرترین و خشن ترین نوع تعارضات و اختلافات بشری است که در نتیجه آن تا کنون چندین بار قتل عام، نسل کشی، و پاکسازی های قومی در گوشه و کنار جهان بوقوع پیوسته است و مهمترین شگاف سیاسی، ساختاری و اجتماعی برای کشورها همانا قوم گرایی و تعارضات قومی می باشد.

مطالعات قوم و قومیت خاصاً منازعات قومی در حوزه روابط بین المللی مبحثی است جدید. حاکم بودن پارادایم واقع گرایی بر روابط بین المللی، توجه به این متغیر بسیار تأثیر گذار را در سطح سیاست داخلی و بین المللی تحت الشعاع قرار داده است. در واقع از دهه ۱۹۹۰ بود که کلمه قوم و قوم گرایی به مثابه یک محمل جدید در بازی های سیاسی تحت عنوان بازیگران در حاشیه مانده یا محمل های خفته در مطالعات روابط بین المللی و مطالعات جامعه شناسی توجه تحلیل گران و صاحب نظران جامعه شناس و روابط بین المللی و ستراتیژی سازان را به خود مشغول داشت.

پایه تئوریک فوران خشونت های دهشتناک قومی را در آسیا - افریقا امریکای لاتین - اروپای شرقی و ایروآسیا جامعه شناسان غربی طرح ریزی کردند. کتاب "برخورد تمدن ها" از ساموئل هانتینگتون (Samuel Phillips Huntington) (۱۹۲۷ - ۲۰۰۸) سیاست دان و جامعه شناس امریکایی، کتاب منازعات بی پایان اثر ریچارد هاس Richard N. Haass متولد ۲۸ جولای ۱۹۵۱ هم اکنون رئیس شورای روابط خارجی وزارت خارجه ایالات متحده امریکا، کتاب آشوب از دانیل ماین هام و سایر آثار اندیشمندان جامعه شناس غربی و عده زیادی آثار دیگر در این راستا از یک طرف راهکارها و خط مشی را برای سیاست گزاران کشور های خودشان رهنمایانه طرح دادند و از طرف دیگر طرحها و مبنای تیوریک برای قوم گرایان، جدایی طلبان و ناسیونالیست های قومی گوشه و کنار جهان با شیوه های ببرد بخور مدرن برای این متعصبین قومی ارائه دادند که بر پایه همین مبنای تیوریک سیاستگذاران غربی برای دستیابی و تأثیر گذاری بالای نقاط ستراتیژیک جهان که منافع شان را در درازمدت و تاکتیکی تأمین میکرد ستراتیژی هایی طرح کردند تا با استفاده از آشوب ها و تعارضات قومی کشورها و مناطق مختلف جهان را بی ثبات ساخته و یا در جاهایی هم برای ایجاد توازن قوا نیز از این حربه استفاده کردند و دولت های باثبات را از پا در آوردند.

در اینجا میخواهم توجه تانرا به گوشه کوچکی از نوشته ریچارد هاس که در کتاب "جنگ سی ساله جدید" بیان داشته جلب کنم:

" این یک منطقه ویران شده است که به سبب درگیری های مذهبی بین رقبای سنتی جبهه ایمان به وقوع پیوسته. این مناقشه همچنان بین شبه نظامیان و میانه روها برقرار است و بر آتش این مناقشه توسط حاکمان همسایه که به دنبال دفاع از منافع خود و بسط اثرگذاری شان هستند، دمیده می شود. مناقشات به صورت داخلی و در بین بخش های منطقه به وقوع می پیوندد. تشخیص جنگ های داخلی و جنگ های قومی به امری ناممکن تبدیل شده است. دولت ها اغلب کنترل شان بر گروه های کوچک تر - شبه نظامیان و امثال آن ها - را در عملیات داخلی و در سراسر مرزها از دست می دهند. روند تلفات بدتر می شود و میلیون ها نفر بی خانمان می شوند. (این همه درگیری ها زمانی به وقوع می پیوندد که نیروهای مسلح امریکا و متحدینش عراق، لبنان، سوریه، یمن، و کشور های افریقایی را به خاک یکسان کردند و ده ها هزار نیروهای امریکایی با پایگاه های مجهز عملیاتی، دفاعی، لوژستیک و استخباراتی در وجه و جب شرق میانه استقرار داشته و منافع امریکا را پاسداری میکنند. م )

این عبارات اوصاف شرق میانه امروز است. در واقع این اوضاع همان توصیف اروپای نیمه اول قرن هفدهم است.

در شرق میانه در سال ۲۰۱۱، روند تغییرات پس از اینکه یک میوه فروش تونس که حقوقش پایمال شده بود، به نشانه اعتراض خود را به آتش کشید آغاز شد؛ طی چند هفته، منطقه ای شعله ور شد. (اشاره به بهار عربی طرح هایی است از خود این نویسنده

که در آنزمان رئیس بورد پالیسی وزارت خارجه ایالات متحده امریکا بود. م) در اروپای قرن ۱۷، یک شورش منطقه مذهبی به وسیله پروتستان های بوهیمیایی علیه امپراتور کاتولیک هابسبورگ - فردیناند دوم - موجب شعله ور شدن آن منطقه شد.

پروتستان ها و کاتولیک ها به موازات هم برای حمایت از همکیشان خود در سرزمینی که در دوره ای به آلمان کشیده شد، می کوشیدند. بسیاری از قدرت های آن دوران که شامل اسپانیا، فرانسه، سویدن و اتریش می شدند ناخواسته در آن کشمکش ها وارد شدند. ماحصل این اتفاقات جنگ های سی ساله بود که خشن ترین و مخربترین بخش تاریخ اروپا تا قبل از دو جنگ جهانی که در قرن بیستم رخ داد محسوب می شد.

تفاوت های آشکاری بین حوادث سالهای ۱۶۱۸-۱۶۴۸ در اروپا و رویدادهای ۲۰۱۱-۲۰۱۴ در شرق میانه وجود دارد. با این حال تشابهات بسیار و البته جدی هم در این میان وجود دارد. سه و نیم سال پس از طلوع «بهار عربی»، احتمال جدی برای وقوع پیوستن یک مبارزه طولانی مدت، پر مصرف و مرگبار وجود دارد؛ هر قدر هم که اوضاع بد هست میتواند بسیار بدتر هم بشود. این بود شمه ای از میانی تیوریک که اندیشوران و سیاست گزاران غربی خاصاً امریکایی برای شوراندن مسایل قومی و طغیان این آشوب ها در کشور های جهان و ساحات منافع حیاتی شان در دست داشتند و دارند.

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، رشد و شیوع بنیاد گرایی افراطی اسلامی در پاکستان و اطراف افغانستان که توجه بازیگران سیاسی غرب و خاصاً امریکا را به اسلام و آنهم اسلام رادیکال نیز معطوف ساخت علوئاً پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، استفاده تاکتیکی از قومیت ها در تعاملات و معادلات سیاسی غرب و خاصاً ایالات متحده امریکا بسیار اهمیت یافته است. بر این اساس امریکا تلاش دارد تا در چوکات جنگ مسلحانه و یا غیر مسلحانه با بهره برداری از مسئله قومیت ها در اکثر کشور هایی که منافع ستراتیژیک اش را تأمین میکند به مقابله بپردازد که ستراتیژست های چیره دست امریکایی چون زیبینگنیو بریژنسکی zbigniew Brezezinski متولد ۲۸ مارچ ۱۹۲۸ و درگذشت ۲۶ می ۲۰۱۷ طراح سمبولیک و اصلی این سیاست در کتابش به نام " شانس دوم : سه رئیس جمهور و بحران ابر قدرتی امریکا Second Chance: Three Presidents and the Crisis of American Superpower " و زلمی خلیل زاد متولد ۲۲ مارچ ۱۹۵۱ در کتابش به نام " فرستاده از کابل تا کاخ سفید سفر من در جهان آشفته " به صراحت و وضاحت تأکید مکرر بر حقانیت این پالیسی های شرارت محور شان برای دستیابی به منافع کوتاه مدت و دراز مدت شان در دولت های متأخر امریکا داشته اند، که همچنان مؤثریت این پالیسی را در کشور های اروپای شرقی مخصوصاً یوگوسلاویای سابق، افغانستان، عراق، یمن، الجزایر، تونس، مصر و عده از کشور های افریقایی به امتحان و سنجش گرفتند.

به قول رابرت ماندل Robert Alexander Mundell C.C متولد ۲۴ اکتوبر ۱۹۳۲ کشور کانادا اقتصاد دان شهیر که به پدر ابرو نیز معروف است سه مؤلفه را یعنی ناتوانی و قلت حاکمیت ملی، بالا رفتن شدید وابستگی بین المللی و افزایش مداخلات مسلحانه با پشتوانه خارجی باعث میگردد تا شعار های قوم گرایی و قومیت به شعار روز در ستراتیژیک ترین مناطق جغرافیایی جهان که در حوزه منافع حیاتی ابر قدرت بعد از جنگ سرد قرار داشت تبدیل شده و دامنه این آشوب ها دولتهای با ثبات مناطق مختلف جهان را بی ثبات ساخته و نقاط مختلف دنیا را بحرانی و پر آشوب ساختند و سه مؤلفه ای که در بالا از آن ذکر شد بالای این کشور ها تحمیل گردید ... و حکومت های متمرکز و مقتدر به اشکال گوناگون تحت فشار درونی و بیرونی قرار داده شدند.

همچنان باری "بوزان" Barry Gordon Buzan نظریه پرداز انگلیسی متولد اپریل ۱۹۴۶ تهدیدات امنیتی که از جانب قوم گرایان علیه حاکمیت یک کشور در شرف تکوین می باشد سه نوع است: تهدیداتی که متوجه ساختار دولت - ملت در شرایط نا مساعد مانند بحث فدرال سازی و خود مختاری های ایالتی، تهدیداتی که سرنگونی دولت مرکزی را در نظر دارد بحث اجرای

کودتاها و فشارهای مسلحانه نظامی علیه کل نظام و یا قسماً و سوم تهدیدهایی که سازمان دولتی و سیستم سیاسی را هدف قرار میدهد و هر روز از چپ و راست به آن می تازند.

این پالیسی های خصمانه غرب در کشور ما نه تنها از اتحاد مردم بدور محور ملی جلوگیری کرده است بلکه انقطابات بسیار خطرناک و خانمانسوز بیشتر را بر کشور و مردم ما تحمیل کرده و حتی خطرات تجزیه کشور را محتمل می گرداند. در افغانستان این مسئله از خصوصیت تاریخی نیز برخوردار است. زیرا افغانستان در یک قرن متأخر در تحت تأثیر ستراتیژی هایی برتانیه، روسیه تزاری و اتحاد شوروی از این حربه در مقابل هند برتانوی و پاکستان به حیث سیاست رسمی کشور استفاده کرده و ریاست و وزارتی را به این نام در چوکات اداره حکومت خویش داشته است که البته در نیمه دوم قرن متأخر کشور هند هم به حیث وسیله فشار در قبال پاکستان از حمایت کنندگان این پالیسی بوده است. ستراتیژیست های روسی برای دسترسی به بحر هند (آبهای گرم) و جلوگیری از نفوذ استعماری انگلیس بعد ها میراث دارش ایالات متحده آمریکا در منطقه در پالیسی هایش در قبال کشور محبوب ما افغانستان شعار پشتونستان را که در اثر سیاست های ماجراجویانه انگلیسی در زمان سلطه اش بر نیم قاره هند پایه گذاری شده بود مطرح کرده و با استفاده از احساسات وطنپرستانه عده ای از رجال سیاسی افغان آنرا به شدت مورد بهره برداری قرار دادند. روس ها به وسیله عمال خویش در افغانستان دولت و حکومت ما را از همان آوان پیدایش نا میمون پاکستان به عدم پذیرش و برسمیت شناختن خط دیورند تشویق و ترغیب کرده و تحت فشار قرار دادند. در حالیکه در آوان خروج انگلیس از نیم قاره هند اتحاد شوروی که به صورت فاتح جنگ جهانی دوم را پشت سر گذاشته بود می توانست با استفاده از نفوذ بین المللی اش بر انگلستان نگویند بخت فشار وارد کند تا مسئله سرحدات افغانستان با هندوستان بر حسب حقایق موجود آنزمان و اسناد تاریخی و خواست مردمان منطقه حل و فصل کند. و یا هم بعد از تشکیل کشور پاکستان با این کشور جدید التاسیس بر طبق خواست و اراده مردمان و دولت های منطقه و اسناد تاریخی مسائل مورد منازعه در چوکات اصول و روابط بین الدول حل و فصل می گردید تا چنین زخمی ناسوری برای منطقه به میراث نمی ماند.

اما با هزار دریغ و شور بختی نه تنها این معضل بر پایه روابط بین الدول، اصول همزیستی مسالمت آمیز، اسناد تاریخی و خواست مردمان منطقه عملی نگردید بلکه بعد از خروج انگلیس ها از نیم قاره هند پالیسی سازان و ستراتیژیست های اتحاد شوروی برای تحقق پالیسی استعماری رسیدن به آبهای گرم اعتماد به نفس بیشتر پیدا کرده با استفاده از خصوصیت های برتری جویانه عده ای از رجال حکومتی، در میان مردم عوام و رده های سیاسی افغانستان سرمایه گذاری هایی بزرگی کردند و در جریان تحقق این سیاست های متضاد با منافع علیای ملی افغانستان از جانب حکومت های آنزمان فعل و انفعالات بزرگی در میان یک قوم خاص بالترتیب مترادف قرار گرفت با شوک و تکان در میان سایر اقوام متشکله کشور که البته سرمایه گذاری در میان سایر اقوام هم در پالیسی های درازمدت این مداخله گران شامل بود. که بعد ها ایالات متحده آمریکا و متحدین منطقوی اش به همکاری سازمان های استخباراتی با استفاده از همین پالیسی از اقوام کشور ما نه تنها در بی ثبات سازی کشور ما از آن استفاده کردند بلکه در برگشت قطعه بازی برای مداخله و مزاحمت در جمهوریت های سرحدات جنوبی اتحاد شوروی (جمهوری فدراتیف روسیه امروزی) هم استفاده کردند و می کنند.

با آنکه اداره مرکزی احصائیه افغانستان در هیچ سالنامه احصائیوی خویش در باره تعداد اقوام و اندازه نفوس آن در کشور ذکری بعمل نیاورده است و همچنان کدام سند احصائیوی مستند و قابل قبول برای همه از تعداد اقوام و تعداد نفوس این اقوام به جز از برآورد های تخمینی اداره مرکزی کدام احصائیه تأیید شده بین المللی از تعداد نفوس مجموعی کشور هم وجود ندارد اما یک راپور احصائیوی اداره بنیاد آسیا یا ایشیا فونڈیشن (Asia Foundation) در سال ۲۰۱۰ به قول خودشان با ضریب ۲,۵ اشتباه و همچنان راپور احصائیوی ایکه در بین سالهای ۲۰۰۴ - ۲۰۰۹ بوسیله شبکه های تلویزیونی بی بی سی BBC و

ان بی سی NBC که هر دو احتمالاً همان طوری که در بالا تذکر دادم بر پایه پالیسی های مطرح ایالات متحده امریکا و متحدین غربی اش در امور افغانستان تهیه شده تعداد اقوام را در کشور ما را البته با تفصیل هر ولایت به صورت جداگانه چنین مینگارد:

پشتون ۳۸ %  
تاجک ۳۱ %  
هزاره ۹ %  
ازبیک ۹ %  
ایماق ۴ %  
ترکمن ۳ %  
بلوچ ۲ %

نورستانی، عرب، قرغز، پشه ای، قزل باش، براهویی، پامیری، گجر و سایرین ۴ %.

همچنان بعضی از مؤرخین و جامعه شناسان در آثار شان تعداد اقوام را در افغانستان ۵۰ قوم ذکر کرده اند، که در قانون اساسی مصوب لویه جرگه مؤرخ دسمبر ۲۰۰۳ از چهارده قوم بزرگ در کشور ذکر بعمل آمده است اینها عبارت اند از پشتونها، تاجک ها، هزاره ها، ازبک ها، ترکمن ها، بلوچ ها، پشه ای ها، نورستانی ها، ایماق ها، عربها، قرغیز ها، قزلباش، گوجر و براهوی.

بر اساس مطالعات اخیر جامعه شناسان در سه دهه اخیر، در افغانستان عنصر قومیت در عرصه قدرت سیاسی نسبت به عناصر ایدئولوژی، مذهب، زبان و سمت نقش تعیین کننده داشته است و در سراپای حوزه های قدرت فقط میتوان عنصر قومیت را مشاهده کرد. یعنی تمام اجزای متشکله قدرت انتخابی و انتصابی آن بر محور قومیت استوار بوده و مشمولین این حوزه ها بر پایه منافع شخصی شان کاندید و به حیث ممثل اراده و منافع قوم انتخاب و یا انتصاب شده اند. بنا بر توضیحات و نوشته زلمی خلیل زاد نماینده خاص ایالات متحده امریکا برای تأسیس حکومت انتقالی افغانستان در اجلاس بن که در کتابش به نام " فرستاده" پرده از روی مداخلات مستقیم امریکا در حکومت سازی افغانستان بر مبنای اقوام بر میدارد.

او در این کتاب از تأکید امریکایان و همکاران غربی شان در تقسیم قدرت در افغانستان بین اقوام بر پایه (تعداد شان) بر علاوه سهم شاه اسبق محمد ظاهر شاه حکایت های دردناک دارد که در نتیجه حکومت استخراج شده از کنفرانس بن فقط بر پایه قومیت و وفاداری اعضای این حکومت به ایالات متحده امریکا و متحدین او بوده است. یعنی حکومت ساخته شده در بن از همان آوان پیدایش در گرو قوم و کشور تضمین کننده قرار گرفت.

گرچه بعدها قانون اساسی ممنوعیت هایی را در برابر سوء استفاده های سیاسی از نام قوم تسجیل کرد ولی در پشت پرده تا کنون هم این سیاست در عرصه ملی و بین المللی بازار گرم داشته و امریکا و متحدینش خاصاً متحدین منطقوی ایشان با استفاده از این حربه در افغانستان اقوام را به جان هم انداخته و این تراژیدی بسیار وحشتناک در طی دو دهه اخیر عامل اصلی انقطابات اجتماعی، کنار نیامدن ها با یک پلاتفورم بر پایه منافع ملی یک افغانستان واحد در عرصه ملی و بین المللی، شدت ور شد سیستم ملوک الطوائفی، ادامه جنگ و تمام نا بسامانی های سیاسی-اجتماعی - اقتصادی و نظامی می باشد.

با تأسف باید اذعان داشت که در بازی های سیاسی امروز قدرت های بزرگ هم نظریه پردازان و هم دستگاه های اجرایی شان و در ورای این سیاست های تباه کن کشورهای همسایه افغانستان هم روی تخاصم اقوام برای تشدید بحران و دستیابی به اهداف شان در کشورهای که منافع دراز مدت و کوتاه مدت شانرا تأمین میکند، سرمایه گذاری های بزرگی کرده اند که اگر مردم و وطندوستان خاصاً جوانان که امروز بیشترین کمیت کشور را تشکیل میدهند و از ظرفیت بزرگ مادی و معنوی برخوردار می

باشند و قشر آگاه ملی در پی چاره نیافتد عواقب زیانبار این قوم گرایی و چسبیدن به عنصر قوم نه تنها تمامیت ارضی بلکه هست و بود کشور ما را تهدید می کند همانند کشور یوگوسلاویا در اروپای شرقی و کشورهای عراق، لیبیا، یمن و سوریه خطرات بزرگ جنگ داخلی محتمل است.

در این گیر و دار بازی های خطرناک سیاسی بررسی و تحلیل وضعیت کشور ما در راستای اتحاد ملی برای منافع مشترک ملی و دستیابی به یک راه حل و یا حد اقل دریافت آدرس مشترک برای یک مناظره ملی مرا وامیدارد تا در این باب توجه بیشتر معطوف داشته و تحقیق بیشتری در زمینه صورت گیرد.

در شرایط حاضر آنچه به شیوه بسیار خطرناک تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور ما را تهدید میکند گرایش ناسیونالیستی قومی است که پوتانسیل و ظرفیت بسیار بزرگ همسایه های آرمند ما را نیز با خود دارد و هم گردانندگان و طرفداران باسواد و متفکر را برای این مأموریت خانه خراب کن افغانی در نظر گرفته اند. آنها همه روزه در سر تا سر کشور و خارج از کشور تخم نفاق، کینه و نفرت می کارند و پیوسته در صدد صف آرایی های خصمانه در میان مردمان باهم برادر ما هستند، آنها با گرایشات تقدس سازی از یک قوم معین به بهانه ای زبان، آداب، رسوم، عنعنات، خون، میراث های فرهنگی، محدوده ای جغرافیایی، کهنه پرستی و ارزش ها و ایجاد تنفر قومی نسبت به اقوام دیگر فقط در پی گرفتن قدرت سیاسی و خوش خدمتی به بیگانگان آرمند می باشند.

در کشور ما افغانستان که تا کنون اکثریت مردم از آگاهی لازم برای اهداف ملی برخوردار نیستند و هنوز مردم به صورت کامل فرهنگ باهم زیستن چون ملت واحد را فرا نگرفته اند بناءً رسالت ملت سازی و روشن گری مردم برای این امر ملی، توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، امنیت و تمام اهداف بزرگ ملی به دوش دولت می باشد و همه تهدید ها که اجمال آنرا در بالا تذکر دادم هم متوجه دولت می باشد، برای دولت بسیار لازمی و حتمی است تا در باره تقسیم قدرت در میان مردم طوری عمل کند که همه مردم کشور خود را شریک بلامنازع قدرت در اداره کشور و سیستم سیاسی بدانند و همه مردم حقوق یکسان بر ای کسب امتیازات مادی و معنوی کشور بر طبق قانون اساسی و قوانین مکمل داشته باشند. زیرا اگر مردم ما از موقعیت حقوقی خویش در جامعه مطمئن باشد و دست زور گویان، قوماندانان و مافیایی ها از سر آنها کوتاه گردد، ایجاد هویت ملی و تحکیم پایه های دولت - ملت به مشکلات و بحران های کمتری مواجه خواهد بود. نباید هیچ فردی یا گروه اجتماعی در کشور خود را تبعه درجه دوم و محروم از حقوق و امتیازات عمومی احساس کند زیرا این احساس محرومیت مردم زمینه کار مغرضین را در میان آنها مساعد ساخته و باعث بروز هویت های قومی میگردد.

بناءً به همه نخبگان، آگاهان امور، کارمندان و مسئولین امور اداره کشور دین، وجبیه و فریضه ملی است که حاکمیت ملی دولت متمرکز را همکاری و همیاری کنند تا بتواند در برابر این همه دسایس و تهدیدات از ساختار خود دفاع کرده و منافع مردم را تأمین کند. سؤال بسیار مهمی که در بود و نبود هویت ملی در میان همه باشندگان افغانستان عزیز مطرح است این است که آیا مردم فرد فرد جامعه تا کدام حد و حدود خود را وابسته به این سرزمین و عضو این واحد سیاسی میدانند؟ در جواب این سؤال آنچه مربوط به بخش قبل از دهه هشتاد قرن بیست آن می گردد در کتاب "ملت - منافع ملی و دولت ملت در افغانستان" از این قلم توضیح لازم ارائه شده است. آنچه حالا تحریر می یابد وضعیت موجود است که بعد از تغییرات و تحولات دهه هشتاد قرن بیستم بر سر کشور ما آمده است.

تجارب، چشم دید ها و اندوخته هایی بیش از نیم قرن نگارنده، همچنان طی کنفرانس های رو در رو با ائتلاف مختلف مردم و یک عده مسئولین اجتماعی و سیاسی و ارسال سؤالننامه های تحقیقی در باره درجه وابستگی مردم به این سرزمین مشترک به

نام افغانستان برای درک عینی روان و خواست مردم کشور به این نتیجه رسیدم که اکثریت مردم ما وطن شان را مانند مردمک چشم خویش دوست دارند ولی درجه آگاهی و تجربه عملی شان از درک منافع ملی و زندگی مشترک باهمی و دیدگاه های شان در خصوص عوامل پیشرفت و ترقی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هنوز در سطح بسیار نازل قرار دارد یعنی هنوز آگاهی مردم در سطح یک تبعه نازل است ولی آنچه بدون تردید مسلم است آنها همه، خود را وابسته به این محدوده جغرافیایی به نام افغانستان میدانند ولی قوماندانان جهادی به زور سلاح، ملاها و روحانیون مذهبی به زور دین و مذهب، رؤسای محلی و مافیای قدرت دولت در درون دولت با ایجاد رعب و ترس مردم را برای اعمال ضد ملی سوء استفاده میکنند. بناءً تا وقتی که از جانب چنین گروه ها و افراد مورد بهره برداری سوء قرار نگیرند همه مردم کشور چون برادر و هموطن باهم کار و زندگی دارند. در شرایط حاضر کشور ما دولت باید نقش محوری را در تبلیغ عناصر فرهنگی جامعه متحد به هم پیوسته به نام افغانستان عزیز چون زبان، قانون، هنر و هویت ملی به اجراء گذارد تا ملت در این جریان رشد یافته و خود را صاحب هویت ملی - فرهنگی مشترک جامعه، متحد همگام، هم نظر و هماهنگ با دولت خویش بدانند. یعنی قشر مستحکم جمعی ملت افغان بالای تمام اقشار قومی و قبیله‌ای که در بالا بنا بر توضیح قانون اساسی کشور از آن نام بردم فائق آمده ایجاد گردد.

مردم باید به این درک سالم برسند که بر اساس یک قرار داد نا نوشته، امنیت، رفاه، آزادی های مدنی و تمام نیازمندی های شان را مدیون دولت ملی خویش اند. رفع بحران اعتماد موجود در کشور در اقشار مختلف اجتماعی و ایجاد فضای اعتماد متقابل میان گروه های سیاسی و اجتماعی یکی از راه هایی است که بحرانات پروسه ملت شدن را کاهش میدهد. اگر هر یک از لایه های اجتماعی ساختاری کشور نماینده و یا نمایندگان لایه و قشر خویش را در ارگان های اداره و رهبری دولت ببینند این امر کمک میکند تا آنها کمتر فریب دسایس سودجویان که گویا یک قوم دیگران را حذف میکند، نمیخورند. در شرایط بحرانی موجود جامعه ما بهترین انتخاب برای اداره کشور، سیاست گذاری ها و مقامات رهبری کننده جلب وسیع جوانان و زنان تحصیل کرده و متخصص این حلقه مفقود و محروم جامعه میباشد، این اقشار به تناسب سایر اقشار جامعه کمتر وابستگی به میراث های ضد قانون کهن داشته و از درجه پویایی بیشتر و ظرفیت های دموکراتیک برخوردار میباشند. جوانان خاصاً تحصیل کردگان جوان غالباً نو پسند هستند و در بسیاری موارد مخالف موازین کهن و تعصبات قومی میباشند، آنها سعی میکنند نو آور بوده و مدل های جدید زندگی مدرن را در شرایط جامعه خویش پی ریزی کنند. چیزیکه کار جوانان ما را غنایمند میسازد اینست که آنها تجارب فراوان از انواع و اشکال حکومت داری چپ - راست و مذهبی متعصب از تاریخ معاصر کشور را اندوخته دارند. اینهم وظیفه بسیار با اهمیت دولت میباشد تا بطور مستمر در تربیه و آماده سازی چنین کدرهای جوان و زنان مبادرت ورزد. این کار بزرگ ملی در جامعه چند قومی ما که در تار و پودش خارجیان رخنه و سرمایه گذاری کرده اند و هر آن از آن امید ثمر را دارند کار آسان نیست. این کار دشواری های فراوان دارد و مستلزم فدا کاری های فراوان می باشد. هر آن احتمال بحران های بسیار عمیق در کشور متصور است. تحلیل گران کشور های متخاصم مخصوصاً کشورهای همسایه این مسئله را بخوبی می دانند. به تمام نخبگان و آگاهان امور کشور ما لازم است تا این باریکی ها را در نظر داشته باشند زیرا کاهش و تضعیف کنترل دولت بر اکناف کشور، نیروهای اجتماعی، قوماندانان محلی و نیروهای مسلح تنظیم های جهادی سابق و روسای محلی مستقیماً متناسب به قوت گیری قوم گرایان و ملوک الطوائف در کشور بوده و چون این بازیگران قومی زیر چتر حمایتی قدرت های بزرگ و همسایگان می باشند می تواند تهدید جدی برای تمامیت ارضی کشور باشند.

به قول "آرنست گلنر" (Ernest André Gellner) فیلسوف - جامعه شناس و مردم شناس انگلیسی چک تبار (۱۹۲۵ - ۱۹۹۵) نویسنده کتاب جامعه اسلامی و کتاب مشهور ملت و ناسیونالیزم در کتاب اخیر الذکر خویش در باره بروز ناسیونالیزم قومی چنین بیان میدارد:

ناسیونالیزم مدنی یا ملت در جوامع صنعتی و رشد یافته شکل می گیرد. در این جوامع، دموکراسی های استحکام یافته و مبتنی بر حقوق برابر و همگانی اتباع در درون یک جامعه است و تضمین کننده حقوق فرد فرد باشندگان در چوکات های قانون و



نهادهای واقعی خدمت‌گذار مردم است. حال اگر در این جوامع، نهادهای دموکراسی خوب کار نکنند، بجای اینکه دولت مروج ناسیونالیسم مدنی باشد مروج ناسیونالیسم فرهنگی - ملی می‌باشد و به این ترتیب جامعه مستعد ظهور ناسیونالیسم قومی خواهد شد. ناسیونالیسم ریشه در میراث کهن فرهنگی و قومی ندارد بلکه ناسیونالیسم ایستگاه موقتی از مراحل گذار به جامعه مدرن می‌باشد، با رشد صنعت، تجارت، اقتصاد و اعتلای جامعه تمام مناسبات کهن مربوط به محل و قوم جای خود را با فرآورده‌های جدید عوض میکند.

گلنر توضیح میدهد که رویا رویی در جوامع صنعتی به جریان صنعتی شدن مربوط می‌باشد نه به خصوصیت‌های فرهنگ کهن، زبان و قوم، از نظر او به اندازه‌ای که مدرنیته در جامعه گسترش یابد به همان اندازه شرایط برای ملت شدن مردم هموار میگردد. زیرا صنعتی شدن یکپارچگی فرهنگی و رفاه اقتصادی را تضمین می‌کند و یک دولت متمرکز قوی زمینه ساخت و ساز قوم‌گرایان و منازعات قومی را در جامعه سد میگردد.

بطور فشرده میتوان از عواملی چون توزیع نابرابر قدرت در میان همه باشندگان یک سرزمین، محرومیت مردم از دسترسی یکسان به خدمات اجتماعی و اقتصادی، محرومیت مردم از اشتراک بالفعل و بالقوه در تحولات سیاسی کشور و بی‌توجهی و سهل‌انگاری در ارزیابی وضعیت و مطالعه ساختارهای قومی فرهنگ و تفکر حاکم درونی‌شان و هم‌توزیع نابرابر از عوامل طبیعی محیطی که در ساحة زندگی یک گروه قومی زمین مساعد زراعتی، معادن طبیعی با ارزش، ساحات سرحدی و مراکز مبادلات اموال با جهان خارج می‌باشد و عدم توجه دیموکراتیک و تخصصی به این امر هم میتواند محمل نزاع قومی گردد، بحیث عوامل داخلی و عوامل چون رقابت قدرت‌های بزرگ برای نصب حاکمان و رهبری کشور از افراد وابسته به خود، راه اندازی و حمایت جنگ‌ها زیر عناوین آزادیخواهانه، مذهبی و نیابتی از جانب کشور‌های خارجی، استفاده از کشور‌های حایل برای تهدید امنیت ملی و منافع قدرت‌های بزرگ متخاصم، عکس‌العمل و حساسیت‌های قدرت‌های منطقوی و جهانی در قبال اقوام در یک کشور، شرایط جیوپولیتیک و جغرافیایی اقوام در یک جامعه و همسانی آنها با اقوام کشور‌های همسایه را بحیث عوامل خارجی در نظر داشت.

اینها عواملی اند که اگر دولت‌مداران و نخبگان سیاسی در کشور ما با آن التفات نداشته باشند دیر یا زود شیرازه وحدت ملی در کشور گسسته و تمامیت ارضی ما به خطر جدی مواجه خواهد گردید.

در این جا چند مثال از تیزس‌های تفرقه افگن و نفرت‌انگیز این گرایشات قومی می‌آورم:

- نظریه پردازان قوم‌گرا یا ناسیونالیست‌های قومی در افغانستان زبان را یک بخش مقدس استوره‌یی هویت قومی خویش قلمداد کرده و از طرفداران خویش مطالبه دارند تا با ریختن خون از آن پاسداری کنند و این مسئله باعث گردیده تا در کشوری که چهل سال جنگ جریان دارد و ختمش هنوز هم هویدا نیست روند عادی و نورمال زندگی و کار ارگان‌های قانون‌گذار، عدلی، قضایی، اجرائیوی را مختل کرده، جدل‌ها و بحث‌های ناوارد در زمینه جریان دارد. در حالیکه زبان یک وسیله تأمین ارتباط شخص با محیط پیرامونش میباشد و هیچ قدسیتی نداشته و در طول تاریخ هیچگاهی ارزش فرهنگی بشمار نرفته و نمی‌رود. و در روند تاریخ همین زبان‌هایی که ما اکنون به آن تکلم داریم مثل سایر وسایل فرهنگی با تغییر و تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تغییر کرده و روز تا روز تغییر می‌کند. این نظریه پردازان قوم‌گرا خود برای اهداف جاه طلبانه شخصی‌شان به چندین زبان تکلم می‌کنند ولی مردم را یادگیری غیر از زبان محلی‌شان منع کرده و این را دلیل بی‌فرهنگی وانمود می‌کنند. در حالیکه جهان امروز بطرف تک‌زبانی در حرکت است، کشور‌هایی که تا اواخر قرن ۱۹ به چندین زبان تکلم داشتند امروز یک زبان واحد دارند. در انگلستان تا اواخر قرن ۱۷ تنها ۲۵ درصد مردم به زبان انگلیسی امروزی تکلم می‌کردند. با رشد سرمایه‌داری و ایجاد و توسعه شهرها و متمرکز شدن محلات بزرگ کار و ضرورت استفاده از تکنالوژی و علوم ایجاد یک زبان سراسری که آنرا به نام زبان رسمی و یا زبان ملی هم مینامند به منظور تأمین ارتباط همه باشندگان از ضروریات مبرم تلقی میگردد. بسیار واضح است که هر کشور بر اساس نظریات دانشمندان و زبان‌شناسان همان زبانی را

منحیث زبان ملی تعیین و انتخاب میکنند که از غنای بیشتر برخوردار بوده و زبان شهر نشینان و مراکز سیاسی و تجارتي باشد. نخبگان سياسي، آگاهان امور اجتماعي، رسانه های همگانی و ادارات امور اجتماعي کشور باید خود را مکلف بدانند تا با کار روشنگرانه مستدل جلو دسایس تفرقه افکنانه این دلالتان قومی را در میان مردم گرفته نگذارند تا آنها با شعار های ستایش مابانه یک زبان و یک قوم سایرین را به تکفیر گرفته و برای اهداف اهریمنی خویش از این طریق نیرو بسیج کنند و مردم را به جان هم بیاندازند.

- در شعار های سياسي نظریه پردازان قوم گرا فقط تنفر قومی جای دارد، سرتاسر برنامه ها، تیزس ها، کنفرانس ها و بیانات شان مملو از تفرقه افگنی میان باشندگان این سرزمین میباشد. در هیچ جایی از برنامه هایشان اصول دوستی، کار مشترک، زندگی باهمی، تساند و همیاری، وجوهات و مشترکات فرهنگی، اجتماعي، سياسي و اقتصادي جا ندارد. در حالیکه تمام نیروهای سياسي سیکولار، سوسیال دیموکرات، سوسیالیست و کمونیست همه از پخش و انگیزه های تنفر قومی میان مردم نفرت دارند ولی این قوم گرا ها یا ناسیونالیست های قومی هیچ انتخابی جز تنفر قومی را نمی پذیرند. آنها با تبلیغات دروغین و تحریف تاریخ در میان قوم خاص به برانگیختن غرور و الهامات تصنعی مردم یک قوم را بر علیه دیگر می شورانند و منشاء تمام بدبختی ها، جنگ، نا بسامانی و نارسایی ها اقوام دیگر را معرفی میکنند.

- یکی دیگر از تیزس های قوم گرایان همانا مسئله حذف اقوام و هویت های محلی از جانب قوم (حاکم) است. که پیوسته بوسیله آن مردم را فریب میدهند. این هرگز نمی تواند حقیقت داشته باشد زیرا در شرایط کسب هویت ملی یا ملت واحد این همه مردم کشور یا همه باشندگان این سرزمین به نام افغانستان است که بحیث ملت واحد افغان هویت میداشته باشد که از صورت ها و اشکال هزاره - تاجک - ازبک - پشتون - ترکمن - پشه ای - بلوچ - نورستانی - ایماق - عرب - قزل باش - قرغز - براهویی و غیره متشکل گردیده است، محتوی هویت ملی است که منافع همه ملت را بر آورده می سازد. با دریافت هویت مشترک ملی نه تنها کسی در این کشور حذف نمی شود بلکه با قوت بیشتر منافع ملی را که منعکس دهنده منافع همه اقوام ساکن در کشور می باشد تأمین میکند و از استحکام بیشتر در سطح ملی، منطقوی و بین المللی برخوردار میگردد.

- شعار دیگری که نیرو های قوم گرا و نفاق افکن به شدت آنها در میان اعضا و هواداران خود مطرح میکنند این است که آنها قربانی سیاست های تبعیضی شده اند، که این شعار احساسات بر انگیز از یکطرف در جلب طیف های بیشتر اعضا و هوادار به آنها کمک میکند و از طرف دیگر رهبران را در میان اعضا و هواداران محبوب تر گردانیده و هویت درون گروهی قوم گرایان را افزایش میدهد.

- یکی از خصوصیت های دیگر قوم گرایان در افغانستان همانا کمک به عناصر خارجی مداخله در امور افغانستان می باشد. قوم گرایان با ایجاد شکاف های عمیق قومی، تنازعات قومی و شورش های داخلی میخواهند مداخلات بیرونی و جنگ قدرت های بزرگ در کشور ما را رنگ داخلی بدهند و به نحوی بر افکار جهانیان تأثیرات منفی و ناگوار برای تلاش های آشتی و صلح وارد آورند. تهدیداتی که از جانب قوم گرایان متوجه امنیت ملی کشور است.

پایان



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با "کلیدی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "ارشیف" شان رهنمائی شوند.